

نگاه
سیاستمدار

عکس: Getty Images

وعده کاذب

چرا سیاست تغییر نظام با حمایت آمریکا در خاورمیانه محکوم به شکست است؟

جدید تحت ریاست ژنرال عبدالفتاح سیسی روی کار آمد که حتی از رژیم مبارک هم سرکوب‌گرتر بود.

سال ۲۰۱۱ دولت آمریکا از برکناری معمر قذافی در لیبی حمایت کرد. برکناری قذافی نهایتاً به سقوط مجموعه حکومت در لیبی منجر شد که نتیجه آن خشونت گسترده در کشور بود. پیامد این وضعیت توزیع گسترده سلاح در منطقه و تشدید بی‌ثباتی در کشورهای پیرامون از جمله چاد و مالی شد. این مسئله عزم روسیه را جزم کرد که بعد از اقدامش در مورد لیبی، دیگر در شورای امنیت سازمان ملل متحد اجازه ندهد قطعنامه‌ای تصویب شود که تغییر نظام در کشوری را تسهیل کند. حامیان تغییر نظام در لیبی امیدوار بودند که سرنگونی قذافی باعث شود که بقیه دیکتاتورها درس بگیرند و متوجه شوند که یا باید قدرت را ترک کنند یا به سرنوشت قذافی گرفتار شوند. اما مداخله در لیبی دقیقاً نتیجه عکس داد. برای مثال بشار اسد در سوریه به مشاهده کرد که چگونه قذافی توسط شورشیان به شکل وحشیانه شکنجه شد و به قتل رسید و تصمیم گرفت تا بسیار بی‌رحمانه‌تر با مخالفانش برخورد کند.

برخوردهای دولت سوریه زمینه‌ساز ظهور جهادی‌هایی شد که به کشور همسایه، عراق، سرریز کردند و برای دولت آنجا نیز مشکل ایجاد کردند. تلاش‌های ایالات متحده و دیگران برای سرنگونی اسد از طریق حمایت از شورشیان مخالف، نتیجه‌ای فاجعه‌بارتر در پی داشت. از آنجا که روسیه و ایران عزم خودشان را برای نگه داشتن اسد در قدرت جزم کرده‌بودند، سال‌ها کمک نظامی به اپوزیسیون سوریه آنگونه که انتظاری می‌رفت باعث سرنگونی اسد نشد و در عوض باعث تشدید متقابل تلاش‌ها از سوی رژیم سوریه و حامیان خارجی‌اش شد. این شرایط باعث وقوع جنگ داخلی دردنک، رشد انفجاری افراطی‌گری جهادی و ترابزدی بشری شد؛ سیل پناه‌جویانی را رقم زد که از زمان جنگ جهانی دوم به این سو مشاهده نشده‌بود (مسئله‌ای که به نوبه خود باعث تقویت جریان‌های پوپولیست در اروپا شد). تمایل به سرنگونی اسد قابل درک بود. اما تلاش و شکست در این مسیر (از جمله به این دلیل که کمتر از یک دهه پس از فاجعه عراق کسی تمایلی به حمله و اشغال سوریه نداشت) بسیار عواقب وحشتناک‌تر نسبت به بی‌عملی و انفعال داشت.

طبیعت خلأ را نمی‌پذیرد

بنیان مشکل در اینجاست که هر زمان یک رژیم نابود می‌شود (یا حتی زمانی که مانند پرونده سوریه نظام از طریق یک نیروی خارجی به شدت تضعیف می‌شود) خلأ سیاسی و امنیتی ایجاد می‌شود و منازعه قدرت آغاز می‌شود. در فقدان امنیت، افراد احساس می‌کنند که هیچ راهی جز سازماندهی، سلاح در دست گرفتن و روی آوردن به شبکه‌های خویشاوندی، عشیره‌ها و فرقه‌ها برای امنیت وجود ندارد. نتیجه این اوضاع تشدید قوم‌گرایی و رقابت‌های درونی است و خیلی اوقات به تجزیه‌طلبی منجر می‌شود. در آستانه مداخله خارجی، گروه‌هایی که اشتراک‌های کمی دارند وارد ازدواج‌های مصلحتی می‌شوند. اما زمانی که نظام سقوط می‌کند همه این گروه‌ها در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. در اغلب موارد افراطی‌ترین و خشونت‌طلب‌ترین گروه‌ها غالب می‌شوند و گروه‌های میانه‌رو یا عملگراتر به حاشیه رانده می‌شوند. نهایتاً تمام آنها که از قدرت بیرون مانده‌اند، تلاش می‌کنند برای کسانی که قدرت را در اختیار گرفته‌اند، مانع ایجاد کنند. زمانی که ایالات متحده آمریکا

می‌کنند می‌توانند این کار را درست انجام دهند؟ جواب آسانی برای این سوالات وجود ندارد و مهم است این را بپذیریم که در هر یک از این پرونده‌ها، انتخاب جایگزین به جای تغییر نظام چندان جذاب نبود. اما در شرایطی که سیاست‌گذاران آمریکایی در حال تأمل چالش‌های نحوه مواجهه با این منطقه آزادنده هستند، باید تمامی خودفریبی‌ها و قضایات‌های نادرستی را به یاد داشته‌باشند که بارها و بارها باعث شد تغییر نظام گزینه جذابی به نظر برسد و نهایتاً به فاجعه ختم شد.

عواقب جبران‌ناپذیر

سال ۲۰۱۱ درست هم‌زمان با اینکه مقام‌های بلندپایه در حال گفت‌وگو در این زمینه بودند که آیا باید برای مقابله با رهبر وقت لیبی، معمر قذافی از نیروی نظامی استفاده کنند، رابرت گینس، وزیر دفاع وقت آمریکا، که کهنه‌کارترین عضو تیم امنیت ملی باراک اوباما، رئیس‌جمهور وقت بود، به همکاریش یادآوری کرد: «وقتی یک جنگ را آغاز می‌کنید، هیچ‌وقت نمی‌دانید که شما را به کجا می‌کشاند.» هتداتر گینس کاملاً حداقلی بود: در هر یک از پرونده‌های ذکرشده، هر اندازه هم که برای تغییر نظام در خاورمیانه با دقت برنامه‌ریزی شده‌بود باز هم عواقب پیش‌بینی نشده و ناخواسته‌ای رخ می‌داد. شاید بهترین مثال این مسئله اشغال عراق توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ بود. واشنگتن به حکومت صدام حسین پایان داد، اما در عوض جایگاه ایران را تقویت کرد، هیزم به آتش جهادی‌گری ریخت، به دیکتاتورهای سراسر جهان نشان داد که ارزش در اختیار داشتن سلاح اتمی (برای جلوگیری از چنین تهاجمی) چقدر زیاد است، تردیدها نسبت به خیر خواهانه بودن قدرت آمریکا را در سراسر جهان دامن زد و افکار عمومی آمریکا را نسبت به هرگونه مداخله نظامی آمریکا برای چندین دهه بعد بدبین کرد. اما عراق به‌هیچ‌وجه یک استثنا نبود. در هر یک از پرونده‌های تغییر نظام، اصلی‌ترین و اثرگذارترین نتایج، نتایج ناخواسته بودند. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آژانس مرکزی اطلاعات (CIA) به حذف محمد مصدق، نخست‌وزیر ملی‌گرای مزاحم ایران کمک کرد. امید این بود که با خروج مصدق از تصویر، محمدرضا پهلوی، شاه ایران، متحد منطقه‌ای قابل اتکاتری باشد که ایران را از بلوک شوروی بیرون نگه دارد. اما فساد بی‌در و پیکر و سرکوب شدید شاه که از سوی ولی‌نمندان آمریکایی‌اش حمایت می‌شد، نهایتاً به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد که نظام شدیداً ضدآمریکایی اسلام‌گرا را روی کار آورد. ایالات متحده آمریکا در دهه ۱۹۸۰ در افغانستان از مجاهدین اسلام‌گرا حمایت می‌کرد تا به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آسیب بزند. همین مجاهدین به دهه‌ها هرج و مرج، جنگ داخلی و ظهور دولت جانی طالبان کمک کردند و جنبش جهادی افراطی در جهان را تقویت کردند. نهایتاً این شرایط به مداخله نظامی بعدی آمریکا در افغانستان پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منجر شد. عملیات تروریستی در آمریکا توسط تروریست‌های القاعده برنامه‌ریزی شده‌بود که در افغانستان حضور داشتند. پس از خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ در مصر، ایالات متحده از اهرم‌های دیپلماتیک استفاده کرد تا به حکامیت سرکوبگر چنددهه‌ای حسنی مبارک در مصر پایان دهد. اما در سال‌های پس از آن شرایط رو به وخامت گذاشت. در انتخابات سال ۲۰۱۲ یک دولت انحصارطلب اسلام‌گرا روی کار آمد. سال بعد این دولت در یک اقدام خشونت‌آمیز سرنگون شد و یک رژیم نظامی

فیلیپ گوردون
مشاور امنیت ملی کامالا هریس،
معاون رئیس‌جمهور آمریکا

فیلیپ گوردون از مقام‌های امنیتی باسابقه دولت‌های حزب دموکرات است که از دوران بیل کلینتون وارد شورای امنیت ملی آمریکا شد. او به‌عنوان یک پژوهشگر و استاد روابط بین‌الملل سابقه طولانی در اندیشه‌ها و مراکز آموزشی دارد و از سال ۲۰۲۲ به عنوان مشاور امنیت ملی کامالا هریس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا فعالیت می‌کند. فیلیپ گوردون به‌عنوان یک تئوریسین میانه‌رو، دیدگاه‌های متفاوتی در مورد مسائل خاورمیانه نسبت به تعداد زیادی از سیاستمداران محافظه‌کارتر آمریکایی از جمله وزیر خارجه و مشاور امنیت ملی کنونی رئیس‌جمهور آمریکا دارد. گوردون از حامیان جدی برجام و مخالف خروج آمریکا از این توافق بود و سال ۲۰۲۰ با انتشار کتابی «شکست در بازی بلندمدت: وعده کاذب تغییر نظام در خاورمیانه» از سیاست دولت‌های متوالی آمریکا در مداخله نظامی در خاورمیانه به شدت انتقاد کرد. این مقاله هم‌زمان با انتشار کتاب در نشریه فارن افرز منتشر شد و هم‌زمان با سالگرد انتشار آن در ۴ اکتبر ۲۰۲۰ بار دیگر توسط فارن افرز بازنشر شد. ترجمه این مقاله با هدف آشنایی با دیدگاه‌های فیلیپ گوردون که انتظار می‌رود در دولت احتمالی کامالا هریس، در صورت پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر به عنوان مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور برگزیده شود، برای خوانندگان هم‌میهن منتشر می‌شود.

از دهه ۱۹۵۰ تاکنون به صورت متوسط در هر چند دهه یکبار ایالات متحده آمریکا تلاش کرده‌است تا دولت‌ها را در خاورمیانه سرنگون کند. آمریکا در ایران، افغانستان (دو بار)، عراق، مصر، لیبی، و سوریه چنین تلاشی را تکرار کرد. این فقط فهرست کشورهایی هستند که سرنگون کردن رهبران کشور و تحول نظام سیاسی آن از اهداف سیاست خارجی آمریکا بود و ایالات متحده تلاش مداومی برای رسیدن به این هدف انجام می‌داد. انگیزه‌های واشنگتن برای هر یک از این کشورها تفاوت عمده‌ای با دیگر کشورها داشت و البته روش‌های به‌کارگرفته‌شده نیز متفاوت بود. در برخی از نمونه‌ها آمریکا از کودتا حمایت کرد، در گروهی دیگر کشور را اشغال کرد و در برخی دیگر از دیپلماسی، ادبیات سیاسی و تحریم‌ها استفاده کرد. همه این تلاش‌ها یک شباهت با هم دارند: همه شکست خوردند. در هر یک از موارد ذکرشده سیاست‌گذاران آمریکا در تهدیدی که متوجه آمریکا بود مبالغه کردند، چالش‌های سرنگونی یک رژیم را دست‌کم گرفتند و خوشبینانه تضمین‌های بازیگران تبعیدی یا محلی را که قدرت ناچیزی داشتند، پذیرفتند. در همه موارد مذکور (به جز سوریه که دولت همچنان قدرت را در اختیار دارد) دولت ایالات متحده آمریکا به صورت زود هنگام اعلام پیروزی کرد، از پیش‌بینی هرج و مرج ناگزیری که پس از سقوط رژیم رخ می‌دهد باز ماند و نهایتاً در دهه‌های پیش‌رو نیز بارها هزینه‌های هنگفت انسانی و مالی ماند.

چرا تغییر نظام در خاورمیانه تا این اندازه مشکل است؟ چرا رهبران و کارشناسان ایالات متحده همچنان فکر

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

RS

چه کسی اسناد حمله اسرائیل را درز داد؟

تریتا پارسی
معاون اجرایی
اندیشکده کوئینسی

مقام‌های آمریکایی در حال بررسی این موضوع هستند که چگونه دو سند فوق‌محرمانه آمریکا که در مورد نقشه‌های حمله احتمالی اسرائیل علیه ایران تهیه شده‌بود، از پیام‌رسان تلگرام سردرآورد. براساس گزارش نیویورکتایمز این اسناد در «روزهای اخیر» توسط آژانس ملی اطلاعات مکانی ایالات متحده آمریکا (NGA) که اطلاعات و تصاویر جمع‌آوری شده توسط ماهواره‌های جاسوسی آمریکا را تحلیل می‌کند، آماده شده‌بود. نظریه‌های مختلفی در مورد عامل درز دادن این گزارش‌ها وجود دارد که در ادامه ۵ نظریه را توضیح می‌دهم.

نظریه نخست این است که ایرانی‌ها سرویس‌های اطلاعات ایالات متحده آمریکا را هک کرده‌اند و آنها را در قالب بخشی از عملیات روانی علیه اسرائیل منتشر کرده‌اند. با توجه به هک‌های رایانه‌ای پیشین ایران خیلی دور از ذهن و غیرمحمول نیست که آنها توانایی هک کردن ایالات متحده آمریکا را داشته‌باشند. ایرانی‌ها انگیزه‌های روشنی هم دارند، هر چند چنین اقدامی ممکن است نشان بدهد که آنها توانایی دفاع در مقابل حملات برنامه‌ریزی شده اسرائیل را ندارند، حتی اگر با چنین هک رایانه‌ای بتوانند از پیش در مورد نحوه این حمله اطلاعات کافی داشته‌باشند. به همین دلیل ممکن است که آنها تصمیم گرفته‌باشند تا این اطلاعات را علناً بازنشر کنند تا از این طریق بتوانند عملیات اسرائیل را به تاخیر بینانند.

ممکن است یک بازیگر درون دولت آمریکا این اسناد را درز داده‌باشد اما به نظر می‌رسد که تحقیقات داخلی دولت ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد که چنین اتفاقی رخ نداده‌است و به نظر می‌رسد که تحقیقات برای بررسی دخالت بازیگران خارج از دولت در حال انجام است.

دولت بایدن ممکن است که رأساً درز این اطلاعات را ترتیب داده‌باشد تا حمله اسرائیل را به تاخیر بیناندازد. مشخص است که بایدن شخصاً شهادت می‌گفتن به اسرائیل را ندارد و به همین دلیل ممکن است تصمیم گرفته‌باشد تا این اطلاعات را با این هدف که حمله اسرائیل را دست‌کم تا بعد از انتخابات آمریکا به تاخیر بیناندازد، به بیرون درز بدهد. ممکن است تا آن زمان بایدن نتواند چیزی برای شهادت و جرأت برای خود جمع کرده‌باشد.

ممکن است اسرائیلی‌ها این اسناد را خودشان درز داده‌باشند تا از این طریق توجه ایران را منحرف کنند و ایرانی‌ها را به گونه‌ای گمراه کنند که حواس‌شان به حمله به مکان‌های اشتباهی جلب شود.

نهایتاً اینکه از آنجایی که تحقیقات ایالات متحده آمریکا متوجه دخالت بازیگران خارجی است، این سوال پیش می‌آید که یک متحد نزدیک آمریکا، مثلاً از میان دولت‌های فلیو آیز (اتحاد اطلاعاتی پنج چشم‌بین آمریکا، استرالیا، بریتانیا، کانادا و نیوزیلند) یا متحدی درون ناتو که به اطلاعات اتحادیه فلیو آیز دسترسی دارد، این اطلاعات را درز داده‌باشد. اگر اینگونه باشد، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که ممکن است متحدان نزدیک ایالات متحده آمریکا تا اندازه‌ای از اجتناب بایدن از ایستادگی در مقابل امیال تانیاهاو برای راه انداختن بزرگ‌ترین جنگ در خاورمیانه از زمان جنگ جهانی دوم، کلافه‌شده‌باشند که تصمیم بگیرند خودشان رأساً اقدام کنند و نقشه تانیاهاو را برای تشدید تنش خنثی کنند.

یک دیپلمات غربی اخیراً به من گفت که تنها راه برای جلوگیری از جنگ این است که همان بازیگرانی که بایدن را وادار کردند از نامزدی در حزب دموکرات برای انتخابات ریاست‌جمهوری انصراف بدهد، او را وادار کنند که جلوی نتانیاهاو را بگیرد. همه این اتفاق‌ها در حالی رخ می‌دهد که آمریکا همچنان به این افسانه دامن می‌زند که «رهبری» واشنگتن جهان را کنار هم نگه داشته‌است.